

ما برای تاب آوردن چقدر «شروه» برداریم؟

هم خون‌های بندرعباس



شروه،
مومنانه ترین،
نجیب ترین،
و پرزخم ترین
آوای سراسر
جنوب است.
شروه آوازی
است غمگین
و سوزناک در
مایه دشتی و
زیرمجموعه
دستگاه
شور که به
صورت منفرد
با همراهی
سازهای
سنتی خوانده
می شود

اسم‌شان را هم نمی دانستیم اما بودن شان قلب‌مان را گرم می کرد. ما به هم زنده بودیم که اگر نبودیم چرا هر بار اسمی می رفت نوی لیست رفته‌ها، ما می مردیم. ما افشین افزند، اسماعیل تاجیک و عباس اسلامی را صدا زدیم. بودن آدم‌هایی را از آسمان تمنا کردیم تا از میان آن دود غلیظ برگردند به خانه

و وقتی جواب‌مان را ندادند، بند دلمان پاره شد، بی آنکه هرگز هیچ خیابانی را با آنها قدم زده باشیم یا در کوچه‌ای شان به شانه‌شان رفته باشیم. یکی از ما نوی آتش افتاده به جان بندر شهید رجایی در شبکه ایکس نوشت: «ببخشید فامیل ما گم شده آقای عیسی حاجبی میشه کمک کنید پیداش کنیم.»

بعد ما یکصدا «عیسی حاجبی» شدیم. بعد یکی دیگر نوشت: «یک نفر به اسم حاجبی در بیمارستان ام البنین هست لطفاً اونجا را چک کنید!» بعد یکی آمد و تیر آخر را به امید همه‌مان زد: «خیلی سعی کردم تصورات منفی نداشته باشم ولی عیسی، از همکاران ما در شرکت جذر بندر اختصاصی سینا بود و طبق تصاویر انفجار، محل کار عیسی تا جایی که اطلاع دارم نزدیک به نقطه انفجار اصلی بوده. ایشالا که اینطور نباشه.»

ما که چهار روز است بین بیم و امید، هر بار از خودمان می پرسیدیم: مگر چند بار زندگی می کنیم که این همه می میریم. ما که به قول حسین غیائی شاعر: «وارث دردهای بی شمارم.» که شمارش از دست‌مان در رفته است. ما که با دختری که نوشت: «بابایم حین انفجار بندر بود.» و رو به آسمان خدا را صدا می زد، هزاران بار مردیم و زنده شدیم. بعد وقتی خواندیم: «علی تیما تازه داماد بود» که او و عروس اش؛ افسانه تیما برای همیشه مسافر یک سفر بی برگشت شدند هزار بار فرو ریختیم. ما که همین الان هم صدای کل کشیدن زنان بندر را برای «علی تیما» می شنویم و در خود مجاله می شویم؛ زبانی شایده هنوز حنای عروسی علی روی دست‌شان باشد. آن لحظه که کسی نوشت: «وای خواهر علی تیما از دیروز داشت التماس می کرد که دعا کنید برادرم رو زنده پیدا کنیم.» که با خبر مرگ افسانه، دختر خاله علی گریستیم. مگر ما چه کاره بندرعباس هستیم؟ غمخوارش، داغدارش. نسبت فامیلی نزدیک‌تر از این؟ ما که هر بار اسمی می رفت نوی لیست آنهایی که دیگر نمی آیند، که برای همیشه یک حفره خالی شده‌اند نوی قلب کسانشان، زخم خوردیم. ما که نوی ترسناک‌ترین داستان جهان گیر کرده‌ایم.

یکی در توئیتر نوشت: «همسر

دوستم و ۱۰-۱۲ تا از همکارهای که گویا دفترشان نزدیک به مرکز انفجار بوده، غیب شدند! هیچ اثری از هیچ کدومشان وجود ندارد.» ما خواندیم و ترسیدیم. هیچ چیز ترسناک‌تر از ناپدید شدن آدم‌ها نیست. آدم‌هایی که صبح رفته بودند تا شب برگردند و حالا شاید خاکسترشان را هم باد برده باشد. یکی دنبال بچه‌اش می گردد. یکی برادرش را گم کرده است. یکی از پدرش خبر ندارد. ما جواد کاظم‌پور را، محمد کریمی را و سعید نامی را صدا زدیم. به اسم صدا زدیم. ما گم شده‌ایمان را به اسم صدا کردیم.

مگر نه که خون، خون را می کشد؟ ما هم خون بندرعباسیم. که برای اثبات این هم خونی نیاز به هیچ آزمایشی نیست. این همه صف اهدای خون که از کیلان شروع شد، به تهران رسید، نوی اصفهان آدم به آدم ادامه یافت و نوی یزد آنقدر زیاد شد که برخی از آنها بدون اینکه خون اهدا کنند، به خانه برگشتند، گواه هم خونی ماست. بندرعباس، ایران کوچک است. پر از کارگران و متخصص‌هایی که به هوای یک زندگی بهتر آمده‌اند و ساکن بندرعباس شده‌اند. آنقدر از آمدن و ماندن شان گذشته که نسل دوم و سومشان را بندر زاییده باشد. یکی از آنها همین «عبدالباسط شاهزویی» است. یکی از شش کارگر جان باخته بلوچ. همین است که هر ایرانی در هر نقطه‌ای از ایران با سنج و دمام فرو می ریزد. که هر چه از انبون و تمپو می زنند، غم از دلمان نمی‌گند. که غم بندرعباس مثل قیر چسبیده است به دلمان. که غم بندرعباس فقط تن آن عزیزانی که با همه آرزوها و امیده‌اش زیر خاک دفن می شوند نیست. غم بندرعباس چشم‌هایی است که میان انفجارش برای همیشه نوی تاریکی رفتند. دست و پایی است که نیست. عده‌ها دروغ می گویند. اینجا با هر نفری که افتاد و با هر تنی که بی جان شد، چند خانواده

مردند. کسی تعداد چشم‌های ماسیده به دریا را هم می شمارد؟ کسی می داند بعد از حادثه بندر شهید رجایی چند نگاه برای همیشه روی دریا می ماند و دیگر چیزی از زندگی نمی‌فهمد؟ اینها نوی آمار نمی‌آیند. ما که رفته بودیم بوشهر تا کوچهای را پر از شادی کنیم. بعد شادی از کوچهای در بوشهر سر بخورد روی باد بیاد نوی دل‌های تنگ و گرفته‌مان در شمال و غرب و شرق. که نشد. که جیب‌هایمان از بوشهر تا بندرعباس پر «شروه» (نوی غمگنانه جنوب) شد. ما که می خواستیم کمی، فقط کمی غم از روی دلمان برداریم و بسپاریم به خلیج فارس. مگر نمی‌گویند که شادی و غم دو روی سکه جنوب است؛ پس آن روی خوش کو؟ دقیق نوشت آنکه نوشت: «آن کاست نیمه سوخته که روش نوشته «آهنگهای شاد بندری چه حس غمی در جان آدم می ریزد. ما برای همیشه شروه‌خوان یک شهر شده‌ایم. آن آتش که خاموش شود، آتش نشان‌ها که خسته و دود گرفته به خانه برگردند، مسئولان که از پاکسازی منطقه خبر دهند؛ تازه اول دردی است که هنوز ابعادش مشخص نیست.

ما اسم هم را می دانیم اما داستان هم را نه. ما داستان آن چشم‌های خاکستر گرفته را نمی‌دانیم. ما حجم بار دلتنگی که روی شانه‌های بندرعباس سنگینی می‌کند را اندازه نکرديم. حالا حالا‌ها باید نوی جیب‌هایمان، نوی کوله‌هایمان شروه باشند. در حالی که می‌دانیم از هیچ شروه‌ای کاری بر نمی‌آید. از شروه‌هایی که برای مترویل آبادان نوی جیب‌هایمان ریخته‌یم هم کاری برنایم؛ برای سانجی و پلاسکو هم. ما که به اندازه یک سرزمین از دریای مازندران تا خلیج فارس زخمی هستیم، مگر جیب‌هایمان چقدر جا دارد؟ چقدر شروه برداریم تا آتش دل بندرعباس خاموش شود؟

گزارش

زهرآشوری

دیر گروه زیست بوم

گدازه‌های آتش که بر قامت بندرعباس پاشید، ما سوختیم.

مجری پتروشیمی همچنان در حال تخریب تنها جزیره ایرانی خزر است

استعفا به خاطر میانکاله



زیست بوم - قانون شکنی مجری پتروشیمی میانکاله در ذخیره‌گاه زیست کره میانکاله به استعفای ۸ عضو شورای اسلامی و دهیاران روستاهای للمرز و حسین‌آباد بهشهر منجر شد. آنها بی‌توجهی به نصیحت حقوق دامداران مرع دار، حمایت برخی مسئولان شهرستان از پروژه پتروشیمی و بی‌توجهی به دستور رئیس جمهوری را از جمله دلایل استعفای خود اعلام کردند. مشاهدات میدانی نشان می‌دهد که مجری این پروژه غیرقانونی، بی‌توجه به دستور رئیس جمهوری و

شینا انصاری
می‌گوید: «در جلسه اخیر هیات دولت، مصوب شد ۵ صوبه‌های ۴ صوبه سال ۱۳۹۹ که به احداث پتروشیمی در اراضی میانکاله مربوط می‌شد، لغو شود

لغویک مصوبه دولتی
همه این بی‌قانونی‌ها از یک مصوبه در دولت دوازدهم آب می‌خورد؛ مصوبه‌ای که البته یک مصوبه پیشین دولتی (تصویب شده در سال ۱۳۸۱) را هم نادیده گرفت. یک مصوبه که ساخت صنایع سنگین در استان‌های شمالی را ممنوع کرده بود. چون ایجاد صنایع سنگین و آلوده در استان‌های شمالی به طور مستقیم آب و خاک را آلوده می‌کرد و این آلودگی از طریق زمین‌های کشاورزی به سفره ایرانی‌ها می‌رسید. با وجود این و در کمال تعجب این مصوبه در دولت حسن روحانی به امضا رسید که به مجری این طرح اجازه می‌داد در مازندران واحد پتروشیمی ایجاد کند. البته آن مصوب جای احداث طرح را مشخص نکرد، مجری اما دست گذاشت روی ذخیره‌گاه زیست کره میانکاله که به گفته شینا انصاری، رئیس سازمان حفاظت محیط زیست و براساس قوانین مصوب، ساخت چنین پروژه‌هایی در آن ممنوع بود. از سوی دیگر مجری اگر می‌خواست در جای دیگری هم این واحد را احداث کند باید از سازمان حفاظت محیط زیست مجوز می‌گرفت. طرح اما هرگز مجوز محیط زیست را نگرفت. وزارت جهاد کشاورزی، سازمان امور اراضی، سازمان منابع طبیعی و آب‌چیزی‌داری کشور و استانداری مازندران هم براساس این مصوبه ۹۲ هکتار از اراضی ملی و مرعی را در اختیار پیمانکار قرار دادند. همه این دستگاه‌ها ساخت پتروشیمی را مشروط به مجوز زیست محیطی دانستند در صورتی که در قانون چیزی به عنوان «موافقت مشروط» وجود ندارد. این روند نشان می‌دهد همه دستگاه‌هایی که باید قانون

را سرلوحه خود قرار دهند، آن را نادیده گرفته و اراضی ملی را غیرقانونی به پیمانکار واگذار کردند. از سوی دیگر، آنها تا به امروز هم نگفته‌اند چرا ۳۵ هکتار بیشتر از نیاز پروژه به مجری زمین واگذار کردند. تلاش‌های فعالان حوزه محیط زیست و حمایت سازمان حفاظت محیط زیست از سال ۱۳۹۹ تا به امروز باعث شد تا مجوزهای صادر شده برای این پروژه لغو شود. حتی وزارت نفت هم توافقنامه‌اش را پس گرفت. از سوی دیگر مدت قرارداد پروژه هم به پایان رسید اما مجری طرح دست بردار نیست. او به رغم دستور صریح رئیس جمهوری برای توقف و تصمیم بر بازپس‌گیری زمین، همچنان در حال وارد کردن تجهیزات جدید، افزایش نیرو، بی‌کنی سوله، نصب دوربین و... است. این مجری که با شعار ایجاد اشتغال برای محلی‌ها دست روی اراضی گذشته‌است، مدت‌هاست که اجازه نمی‌دهد مرع داران از محدوده فنی‌کشی شده برای چرای دام‌شان استفاده کنند. این درحالی است که مرع داران للمرز و حسین‌آباد پروانه چرا دارند و براساس قانون نمی‌توان این مراتع را به یک طرح دیگر واگذار کرد. کاوش‌های باستان‌شناسی هم نشان می‌دهد که این اراضی، پیشینه کشاورزی ده هزار ساله دارند. از سوی دیگر این مجری در حالی با شعار اشتغال‌زایی، توانسته است حمایت برخی از مسئولان استانی را کسب کند که اسناد همین پروژه نشان می‌دهد با ساخت پتروشیمی میانکاله در یکی از مهم‌ترین ذخیره‌گاه‌های زیست کره کشور، بیش از ۷۰ خانوار دامدار بی‌کار می‌شوند و به حاشیه شهرها رانده می‌شوند تا

حداکثر ۱۵۰ نیروی متخصص از شهرهای ساری، بوشهر، تهران و بهشهر جذب این واحد شوند. از سوی دیگر شب محل ساخت پتروشیمی رو به تالاب و پناهگاه حیات‌وحش میانکاله است که آلودگی سبی آن را وارد اکوسیستم تنها جزیره ایرانی خزر می‌کند. بی‌کاری و آلودگی اراضی درجه یک و دو کشاورزی که نقش ویژه‌ای در تولیدات کشاورزی دارند تنها خسارت این واحد نیست. در میان ناترازی محسوس انرژی، دولت باید سهمی از گاز را هم به واحد بدهد با هزینه‌های میلیار دلاری، آب دریای خزر را برای این واحد شیرین کند در دست کم ۱۲ کیلومتر از جنگل‌های هیرکانی در البرز را از بین ببرد تا محصول تولیدی به دامغان برسد. همه این مسائل باعث شد تا در سال‌های گذشته جلوی فعالیت غیرقانونی مجری گرفته شود. افکار عمومی در کارزاری خواستار بازپس‌گیری زمین شده‌اند. شینا انصاری رئیس سازمان حفاظت محیط زیست از جهاد کشاورزی خواسته است تا اراضی ملی را به منابع طبیعی بازگرداند. در میان این تصمیم‌های حاکمیتی، مجری همچنان به کار خود ادامه می‌دهد تا دوباره این سؤال دامداران و افراد محلی تکرار شود که مجری این طرح به پشتوانه چه چیزی قانون را در میانکاله به سرخه گرفته است؟ شینا انصاری می‌گوید: «در جلسه هیأت دولت، مصوب شد بندوهای ۴ و ۵ مصوبه سال ۱۳۹۹ که به احداث پتروشیمی در اراضی میانکاله مربوط می‌شد، لغو شود.» مهم‌ترین رسد که دولت باید زودتر مصوبه را لغو کند، شاید این لغو توانست ترمز این بی‌قانونی را بکشد.



باشقره. سال ۱۴۰۳ هم تیر شکارچیان قلب او را شکافت. منوچهر فلاحی، منطقه کوپلر در شمال غربی پارک ملی گلستان را زیستگاه قوچ و میش می‌داند و می‌گوید: «به همین دلیل در این منطقه شکارچی تردد می‌کند. تپه‌ماهورهای این منطقه بسیار صعب‌العبور هستند و معمولاً محیطیانان از اسب برای گشت‌زنی استفاده می‌کنند.» به گفته او خیلی از کسانی که اقدام به شلیک گلوله به سمت محیطیانان می‌کنند جزو اشرار و افراد محکوم به اعدام و فراری هستند؛ محیطیانان با چنین افراد قسی‌القلبی طرف هستند.

برای همکاری و شناسایی، هماهنگی‌های لازم صورت گرفته است.» او محیطیان کاظم مصدق را شهید صدا می‌زند و رسانه‌ها هم می‌نویسند شهید، اما برنامه وقتی به بنیاد شهید می‌رسد فرق می‌کند. خانواده‌ها باید از هفت خان رستم بگذرند تا جگر گوشه شان که جان برای حفظ محیط زیست باخته، در لیست بنیاد قرار بگیرد.

سوگ یک پارک ملی

پارک ملی گلستان پیش از این هم سوگوار جوانان سبز پوششش بوده است؛ یکی شهید تاج محمد

شلیک به محافظ مرال‌ها و شوکاها

هستند. می‌توانند اسلحه داشته باشند اما نمی‌توانند شلیک کنند. نه دلش را دارند نه هیچ تضمینی وجود دارد که قانون حکم اعدام را برای آنها ننویسد. در هر دو سوی ماجرا مرگ انتظار آنها را می‌کشد. این بار هم، شکارچی‌ها نوی تاریکی شب زدند و گریختند. کشتند و رفتند. به گفته منوچهر فلاحی، قائم‌مقام فرمانده یگان حفاظت محیط زیست، سرنخ‌هایی از قاتلان شهید مصدق به دست آمده و پلیس آگاهی در حال پیگیری آنهاست. یک نفر فعلاً دستگیر شده است. چون متخلفان در منطقه متواری هستند، از این رو با ادارات محیط زیست استان‌های مجاور نیز

سه روز پیش بود. میان گرگ و میش. تیر شکارچی‌ها قلب «کاظم مصدق» را شکافت. او یکمصد و چهل و ششمین محیط‌بانی بود که جان فدای محیط زیست کرد. حالا مرال‌ها و شوکاها و قوچ و میش‌های گلستان عزادار شدند. آنها یکی از محافظان خود در پارک ملی گلستان را برای همیشه از دست دادند. هم آنها هم دو دختر ۶ و ۱۲ ساله کاظم که سایه پدر برای همیشه از روی سرشان برداشته شد. داستان کاظم (یاسر) برای محیطیانان حکایت آشنای دیگری داستان است پرآب چشم. است. محیطیان‌هایی که سال‌هاست ضابطه قضایی